## جلسه یازدهم 20/6/1401

بحث پیرامون اطلاق لفظی و مقامی بود که ما هو الفارق بینهما؟ گفتیم اطلاق لفظی محدوده مدلول کلام را تصحیح می‌کند و بر فرض انعقاد مقدمات حکمت، کشف می‌شود که مدلول کلام مطلق است. به همین مناسبت به کلام گفته می‌شود کلام مطلق و مقید و این به لحاظ معنا است.

در اطلاق مقامی، کاری به محدوده لفظ نداریم. مقام به گونه‌ای است که این اقتضا را دارد. تحدید مدلول کلام نیست. لب اطلاق مقامی عدم البیان دلیل العدم است. ترک البیان و سکوت، دلیل بر عدم است. منتهی در جایی که اگر عدم، منظور نظر نبود، باید تذکر می‌داد. سکوت در جایی که اگر عدم در نظر نبود، نابجا بود و نقض غرض بود. از این جهت به اطلاق لفظی شبیه است. در اطلاق لفظی گفتیم در فرضی که قید نیاورده و از قید سکوت کرده، اگر غرضش مقید باشد، نقض غرض است. حال اینجا می‌گوییم در جایی که از شیئ‌ای سکوت کرده و اگر آن شیئ، تکلیف داشته باشد، این سکوت مولی،‌ نقض آن غرض است و با تکلیف داشتن آن شیئ سازگار نیست. عرفا و عقلاءا باید آن تکلیف را بگوید و نباید سکوت کند.

البته هر سکوتی دلالت ندارد. فی حد نفسه سکوت دلیل نیست بلکه با ضمیمه دلالت پیدا می‌کند. ضمیمه آن در اینجا چنین است که اگر آن چیزی را که نمی‌گوید، مد نظرش است، عرف تقبیح می‌کند.

از جمله امثله این قانون و قاعده، ما یغفل عنه العامة است. مرحوم آخوند در بحث تعبدی و توصلی این نکته را بیان کرده است. ایشان فرق گذاشته بین قصد القربة که به اطلاق مقامی نمی‌شود تمسک کرد. نمی‌شود بگوییم اینکه مولی نگفت خمس را به قصد قربت اتیان کن، پس قصد قربت شرط نیست. ترک بیان نسبت به قصد قربت، دلیل بر عدم نیست. به خلاف قصد وجه و تمییز، اگر مولی ترک بیان کرد و نگفت نماز بخوان و قصد وجه کن، در این صورت اطلاق مقامی در اینجا جاری است و سکوتش در اینجا کاشف از این است که قصد وجه و تمییز در نماز شرط نیست.

چون نسبت به قصد قربت، عموم مردم غافل نیستند و در نظام عبد و مولی،‌ عقل می‌گوید عبد باید به خاطر امر مولی اتیان کند. عقل می‌گوید مولی را مراعات کن. آخوند می‌گوید اگر عبد شک کرد که قصد قربت لازم است یا نه، عقل می‌گوید با قصد قربت اتیان کن. قصد قربت چیزی نیست که اگر مولی آن را ترک کند و مطلوبش باشد، مردم او را تقبیح کنند چون به عقل اتکاء کرده و مما یغفل عنه العامة نیست که نیاز به بیان داشته باشد. به خلاف قصد وجه و تمییز، که اصلا در ذهن مردم نیست. حتی طلبه‌ها نیز نمی‌توانند فرق اینها را بگویند. لذا اگر مولی به یک شیئ‌ای امر کرد و نظرش این است که باید آن شیئ را به قصد وجه و تمییز اتیان کند، باید بیان کند و اگر نگفت معلوم است که مطلوبش نیست. در عرف نیز این مطلب زیاد است. لذا تقیید خمس به قصد الوجه از نظر آخوند محال است ولی اطلاق مقامی در این فرض وجود دارد. همچنین مرحوم آخوند اطلاق لفظی را در تقسیمات ثانویه مطلقا محال می‌داند اما اطلاق مقامی را جایز می‌داند.

آنچه که در فقه محل ابتلاء و از صغریات اطلاق مقامی است، آن مواردی است که مولی در مقام بیان تمام ما له الدخل فی الغرض است نه در مقام بیان تمام الغرض در کلامش. اگر مولی در مقام بیان تمام الدخل فی الغرض است و مطلبی را که شک داریم مطلوب مولی است، ترک کرد، این ترک و سکوت، دلیل بر این است که در غرضش دخیل نیست. گاهی به کسی می‌گویند کفایه را خوب بخوان، کتاب خوبی است. غرض گوینده ترغیب به کفایه خواندن است و شنونده به اطلاق لفظی تمسک می‌کند و می‌گوید گفت کفایه بخوان چه شب چه روز. اما گاهی پدر به فرزند می‌گوید کفایه را خوب بخوان و نزد استاد خوب برو و خوب مباحثه کن، اینجا متکلّم در مقام بیان تمام الغرض است و زوایا را بیشتر بیان می‌کند و می‌خواهد غرضش را کامل به شنونده برساند. حال اگر این متکلّم که توضیح می‌دهد و تمام ما له الدخل فی الغرض می‌گوید، نگفت که به شرح مراجعه نکن، شنونده می‌توان بگوید پس مراجعه به شرح برای کفایه اشکال ندارد. لذا عدم البیان دلیل العدم.

فرق بین اطلاق لفظی و مقامی این است که در اطلاق لفظی، در مقام این است که آن مقداری که آن لفظ به مقداری که قالب است، بیان کند نه بیشتر. اما در بیان تمام ما له الدخل فی الغرض، همه خصوصیات را می‌گوید. مثل وضوئات بیانیه و صلاة بیانیة و حج بیانیة. مثلا امام علیه السلام فرمود یا حماد به تو نشان می‌دهم که نماز چیست، اما حضرت در مورد جلسه استراحت چیزی نفرمود و اگر دخیل در غرض بود، این سکوت نقض غرض می‌شد. در مواردی که در مقام بیان تمام ما هو الدخیل فی الغرض است، مثل جایی که خیلی توضیح می‌دهد، ترک بیان، دلیل بر این است که مقصود نبود.

اینکه گفتیم اطلاق مقامی، منافاتی با اطلاق لفظی ندارد و می‌تواند با هم جمع شوند ولی از دو زاویه است. در یکی از گفتار مشخص می‌شود که مرادش چیست؟ در دیگری می‌گویند این را نگفت پس مرادش نبوده. البته گاهی اطلاق لفظی اقتضاء تضییق دارد و گاهی اطلاق مقامی اقتضاء توسعه دارد.

حاصل الکلام، اطلاق مقامی، یعنی مقامش اقتضا می‌کند که اگر مشکوک، مرادش باشد، بیان کند به حیث اگر مرادش باشد و بیان نکند، با حکمتش سازگاری ندارد. مثال:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ يُصِيبُهَا الْبَلَاءُ فِي جَسَدِهَا إِمَّا كَسْرٌ وَ إِمَّا جُرْحٌ فِي مَكَانٍ لَا يَصْلُحُ النَّظَرُ إِلَيْهِ يَكُونُ الرَّجُلُ أَرْفَقَ بِعِلَاجِهِ مِنَ النِّسَاءِ أَ يَصْلُحُ لَهُ النَّظَرُ إِلَيْهَا قَالَ إِذَا اضْطُرَّتْ إِلَيْهِ فَلْيُعَالِجْهَا إِنْ شَاءَتْ.

اگر طبیب ارفق باشد و برای حال زن بهتر باشد، مراجعه به او اشکال ندارد. حال از سوی دیگر دلیل می‌گوید اجنبی به نامحرم نظر نکن، در این روایت فرموده اگر طبیب ارفق باشد، مشکلی ندارد و نفرمود که نظر نکند با اینکه در مقام بیان خصوصیات بود. این یک ملازمه عرفی است.

در مواردی است که محل اختلاف است که آیا اطلاق مقامی دارد یا نه، چون شک داریم عرفا که مولی باید می‌گفت یا در مقامی نبود که باید بگوید. مثلا در همین روایت، بعضی قائلند که حضرت فقط وظیفه مریض را بیان کردند نه وظیفه طبیب. بعضی گفتند اطلاق لفظی بر عدم البیان توقف دارد ولو منفصل، و اطلاق مقامی بر اطلاق لفظی مقدم است.

مهم کبرای مساله است که اطلاق مقامی یعنی در مقامی سخن می‌گوید که ربما ترک بیان علی جهة، دلیل بر عدم اراده آن جهت است.

عدم اصل در اطلاق مقامی

ظهر مما سبق، اطلاق مقامی دارای اصل ندارد. اطلاق لفظی اصل دارد چون لفظ است و اصل عقلائی در مورد تکلم به الفاظ وجود دارد که هر کسی که سخنی گفت نمی‌خواهد مرادش را نصف و نیمه بیان کند بلکه هرچه قالب کلامش بود، همان مرادش است نه فی الجمله. اگر نکته اضافه‌تری باشد باید ضمیمه کند. اصل قانون را تشریع می‌کند و بعد تبصره را بیان می‌کند. حال اگر چیزی نگفت و قرینه حالیه داشت، اطلاق دارد و همه را می‌گیرد.

اما در اطلاق مقامی اصلی نداریم. اگر شک کردیم آیا اینجا بایدی است یا نه، اصلی نداریم که بگوید بایدی است. بلکه خصوصیات مورد و مناسبات حکم و موضوع است. نکاتی است که گاهی فقیه به آن نکات می‌رسد و گاهی محل اختلاف است. اصلی نداریم که احراز کنیم متکلم در مقام بیان تمام اغراضش است.

بعد ذلک یقع الکلام در خصوصیات اطلاق که اطلاق مدلول تصوری یا تصدیقی.